



نظام اقتدارگرا، مسؤولیت‌گريزي شهروندان مرتضى كاظميان

عزلت‌جویي، مسؤولیت‌گريزي و کناره‌گيري از زندگي سياسي و تعهدات اجتماعي، عامل و عوامل متعددي دارد؛ صرف‌نظر از عوامل روان‌شناختي و فرهنگي، در این نوشتار کوشش مي‌شود ارتباط مسؤولیت‌گريزي شهروندان با نظام‌هاي سياسي و نیز برخي علل سياسي کناره‌گيري شهروندان از تعهدات اجتماعي، مورد تأمل قرارگيرد.

اگر با این نقطه عزيمت، مخالفتي نداشته باشيم که يکي از مهم‌ترين ويژگي‌هاي نظام‌هاي دموکراتيک، قبول و شناسايي حقوق مدني براي شهروندان است، در آن‌صورت، فهم و پذيرش این نکته که شهروندان در بهره‌جویي از این حقوق و در رابطه‌اي تعاملی، به تدریج مسؤولانه‌تر عمل‌مي‌کنند، چندان سخت نخواهد بود. به‌تعبير ديگر، وقتي این مجال و امکان براي شهروندان وجود دارد که از حقوقي بهره‌مند شوند و تضمین‌هاي لازم و تأمین‌هاي قانوني کافي براي حمايت از شهروندان، مهيا باشد؛ بي‌توجهي به این حقوق و صرف‌نظرکردن از آن‌ها، امري غالب و طبيعي به‌نظر نمي‌رسد. آزادي تشکیل انجمن و جمعيت، آزادي بيان و انتشار عقايد و آزادي اندیشه، به‌تعبير ارسطو گره‌خورده با انسان؛ و از جمله ويژگي‌هاي اصلي اوست. تنها در نظام‌هاي جبار است که انسان به حیواني زبان‌بسته تبديل مي‌شود؛ اما در "پوليטי"، سياست به‌معنای روابط میان افرادی است که اندیشه مي‌کنند و سخن مي‌گویند. این‌چنين، فضایل سياسي بدون آزادي بيان، ممکن نیست. جان ميلتون، نویسنده‌ي قرن هفدهم و نخستین مدافع بزرگ آزادي بيان، استدلال مي‌کرد که فضايي که از طريق آزادي بيان و آزادانه تحصیل نشده باشد، ارزش چنان نامي را ندارند.

اگر بپذيريم که دموکراسي در عمل به‌معنای مشارکت و رقابت سياسي شماری از گروه‌ها و منافع سازمان‌یافته به‌منظور تصرف قدرت سياسي و اداره‌ي کشور برحسب سياست‌ها و مواضع هر يك از آن گروه‌هاست، در این‌صورت، مشارکت مردم در سياست به‌هر شکل معناداري براي تحقق دموکراسي، لازم و امري مفروض و طبيعي خواهد بود.

نکته‌ي قابل‌توجه آن‌که بدیهي است مشارکت در زندگي سياسي و مسؤولیت‌پذيري در حیات اجتماعي براي افراد، هزینه‌هايي را در بر دارد و مستلزم صرف "هزینه" است. طبعاً هرچه هزینه‌ي مشارکت کمتر باشد، میزان آن افزایش مي‌یابد. در نظام‌هاي بسته و غيردموکراتيک، معمولاً افراد براي مشارکت واقعي در سياست، متحمل هزینه‌هاي کم‌وبیش سنگيني مي‌شوند. این دقیقاً تبیین‌کننده‌ي يکي از علل اصلي کناره‌گيري و مسؤولیت‌گريزي شهرونداني است که در نظام‌هاي سياسي غيردموکراتيک، زیست مي‌کنند.

نظام‌هاي اقتدارگرا چنان هزینه‌ي فعالیت سياسي و به‌تعبير ديگر، مشارکت و ایفای مسؤولیت‌هاي اجتماعي شهروندان را بالا مي‌برند که خودبه‌خود، موجب صرف‌نظرکردن بخش قابل‌توجهي از شهروندان از عمل به مسؤولیت‌هاي اجتماعي خود مي‌شوند.

نظام‌هاي اقتدارگرا و غيردموکراتيک (اعم از رژیم‌هاي فاشيستي، ديکتاتوري، نیمه‌ديکتاتوري و ...) با تمسک به انواع شیوه‌ها و ابزارها، عملاً حداقل‌هاي زندگي را هم براي شهروندان دچار تهديد

و تحدید می‌کنند. این‌گونه است که فرد، برای تأمین و حفظ ابتدایی‌ترین لوازم زیست خود، چاره‌ای جز سکوت و عزلت و انفعال و مسؤولیت‌گریزی، نمی‌بیند. آنانی که ریسک به‌خطر افتادن حداقل‌های معیشتی خود را می‌پذیرند، در گام‌ها و مراحل بعد، به نسبت‌های گوناگون، دچار چنان آسیب‌ها و مشکلاتی می‌شوند که حتی اگر خود - به‌هرعلت و دلیل - بر پی‌گیری مسؤولیت اجتماعی خویش، سماجت ورزند، اما به نمونه‌ای "آسیب‌دیده" برای دیگر شهروندان تبدیل می‌شوند. نظام‌های اقتدارگرا، این‌چنین، افزون بر تدام بقای خویش، تضمین‌هایی غیرمستقیم برای افزایش طول عمر خود ایجاد می‌کنند؛ این تضمین‌ها، هراسی است که در جامعه می‌پراکنند. در نظام‌های اقتدارگرا، سطح رفتارهای مسؤولانه‌ی شهروندان در قبال نظام سیاسی و جامعه، حداکثر به شرکت ظاهری در انتخابات شبه‌دموکراتیک یا صوری متوقف می‌ماند. این‌جا (صندوق‌های رأی، که معمولاً نام فرد یا افراد مشخص و محدودی از آن خارج می‌شود) تنها جایی است که فرد، مشارکت سیاسی خود را ارضا می‌کند. گو این‌که در اغلب موارد، همین سطح از مشارکت هم، به‌خاطر امنیت بیش‌تر و پرهیز از مخاطرات محتمل و ناامنی‌های بعدی صورت می‌گیرد.

سرکوب آشکار و پنهان شهروندانی که در نظام‌های اقتدارگرا، می‌کوشند مسؤولانه زندگی‌کنند (بخوانید روشن‌فکران) وضعیت‌ی را ایجاد می‌کند که از آن به‌عنوان "مهاجرت درونی" یاد کرده‌اند. از این منظر، روابط روشن‌فکران و رژیم‌های اقتدارگرا، بسیار پیچیده است. از یک‌سو، حکومت به تهدید و سرکوب علنی و مخفی آنان دست می‌یازد یا حتی به تطمیع آنان اقدام می‌کند؛ و از سوی دیگر، روشن‌فکران به نقد پنهان و آشکار، یا سمبلیک حکومت دست می‌زنند. این کشمکش برای دیگر شهروندان، تا حدودی محسوس است. بازداشت و حبس و محاکمه‌ی هر روشن‌فکر، "زنگ خطر" و هشدار دیگری است به شهروندانی که دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی دارند؛ بدین‌گونه است توقیف و تعطیلی هر نشریه یا برخورد با هر تجمع و سرکوب هر اعتراض دسته‌جمعی. جوان‌ترها، البته این پیغام را به صفت کمی تجربه، با دقت بیش‌تری - و با کنج‌کاوی فزون‌تری - تعقیب و دریافت می‌کنند. آن‌هایی که کناره‌گیری را ترجیح می‌دهند، با نوعی افسردگی و احساس حقارت و ترس پیوسته، زندگی خواهند کرد؛ و آن‌هایی که به‌رغم "زنگ خطر"ها، درگیر مسؤولیت‌ها و علائق اجتماعی شده‌اند، طعم تلخ تحدید و تهدید را - محتمل - خواهند چشید. و این، سیکل معیوبی است که "مهاجرت درونی" و مهاجرت به آن‌سوی مرزهای نظام‌های اقتدارگرا را در پی خواهد داشت.

افزون بر این تأثیرات نظام‌های غیردموکراتیک بر مسؤولیت‌گریزی شهروندان، احساس "تغییرناپذیری شرایط سیاسی" و متصلب و مستحکم و غیرقابل اصلاح بودن نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، از دیگر عوامل مهمی است که موجب عزلت و بی‌عملی شهروندان می‌شود. درواقع، فرد در برابر قدرت و توان عربان‌شده‌ی نظام‌های اقتدارگرا، خود را نه‌تنها بی‌پناه، که عاجز و ضعیف و ناچیز می‌بیند و مسؤولیت‌گریزی را با توجیه‌ها و استدلال‌های گوناگون، پی‌می‌گیرد. ضمن این‌که در واقعیت هم، تأثیرگذاری فرد بر نظام سیاسی به حداقل کاهش می‌یابد. علاوه براین، فقدان فرصت عمل برای شهروندان در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، یکی دیگر از عوامل مهم در کناره‌گیری فرد از مسؤولیت‌های سیاسی و اجتماعی است. شهروندی که همه‌ی درهای بلوک قدرت را برای "غیرخودی"ها، مسدود و بسته می‌بیند، و شاهد سلطه‌ی قبیله‌ای "خودی"هاست، به‌سادگی درمی‌یابد که چاره‌ای جز کناره‌جویی از زندگی مسؤولانه ندارد. واقعیت‌های ساخت قدرت، فرد را به حیاتی اتمیزه، سوق می‌دهد و به او، حفظ حداقل‌های زندگی و بی‌توجهی به ابعاد کلان‌تر زیست اجتماعی را - مستقیم و غیرمستقیم - توصیه می‌کند. "فرصت"ها برای شهروندان به "آری یا خیر" گفتن و مشارکت ظاهری و حداقلی در انتخابات نمایشی و فرمایشی، محدود می‌شود.

وضع دیگری که شهروندان را به‌نوعی مسؤولیت‌گریزی سوق می‌دهد، "سرخورده‌گی" آنان از تحولات سیاسی-اجتماعی است. فرد (افراد) به‌تدریج و درکوله‌باری از تجربه و "آزمون و خطا"، به این نتیجه - درست یا غلط - نایل می‌شود که صرف آن‌همه انرژی و وقت، بی‌حاصل بوده است و ای‌بسا، حتی اشتباه، در این وضع،

فرد (افراد) به تصحیح و تغییر رفتار و اقدامات پیشین خود، اقدام می‌کند؛ کناره‌جویی از سیاست و زندگی مسؤولانه، یکی از مرسوم‌ترین گزینه‌هاست. این "سرخوردگی" با ابزارهای مختلف و شیوه‌های گوناگون توسط نظام‌های غیردموکراتیک، نشر و پخش می‌شود.

علاوه بر موارد یادشده، "توهم‌زدایی" و دست‌یابی فرد (افراد) به تحلیل و درکی صحیح‌تر و واقع‌بینانه‌تر از شرایط و موقعیت و وضعیت خود - و جامعه - می‌تواند منجر به رفتاری واکنشی در شکل مسؤولیت‌گریزی و اجتناب از عمل سیاسی و متعهدانه اجتماعی شود. در این حالت، فرد (افراد) به یک‌باره خود را در موقعیتی می‌یابد که با باورها و تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های او، به‌کل متفاوت و گاه متضاد است. بدیهی است که افزون بر سرخوردگی و افسردگی، عزلت و کناره‌گیری از سیاست، دامن‌گیر فرد شود.

سلسله نظام‌های اقتدارگرا بر دستگاه‌های تبلیغاتی و آموزشی و بهره‌گیری از ابزارها و امکانات ارتباطی و اطلاع‌رسانی و رسانه‌ای نیز، مسؤولیت‌گریزی را در شهروندان به‌شکلی غیرمستقیم دامن‌می‌زند؛ همه‌ی تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های کلان، در "جایی دیگر" اتخاذ می‌شود. شهروندان، چاره‌ای جز اعتماد و اطاعت و اطمینان به بلوک قدرت ندارند؛ از آنان، تنها تمکین و عمل به‌وظیفه خواسته می‌شود؛ شهروندان تنها به‌مثابه مهرتایید عمل می‌کنند و بر هسته‌ی نظام‌های غیردموکراتیک، روکشی از رفتارهای به‌ظاهر دموکراتیک می‌کشند؛ و این، خود رفتاری است که با بهره‌جستن از ابزارها و امکانات رسانه‌ای، تبلیغ و تهییج و درنهایت بسیج می‌شود و صورت تحقق به‌خود می‌گیرد.

رسانه‌های وابسته و دستگاه‌های خبرپراکنی رژیم اقتدارگرا، با سم‌پاشی و دروغ‌پراکنی علیه دگران‌دیشان و منتقدان و روشن‌فکران، و با انواع و اقسام اتهامات، نقطه‌ی امید و راه متفاوت و آلترناتیوی در ذهن شهروندان، باقی نمی‌گذارند. "هیچ راهی جز تمکین به وضع موجود نیست؛ وضع مطلوب همین است که هست!"

وضعیت محتمل دیگر در مسؤولیت‌گریزی شهروندان، رفتار نامناسب و کنش‌ها و اقدامات غیرقابل دفاع "واسطه"های آنان با ساخت قدرت است. برجسته‌ترین این "رابط"ها، جمعیت‌ها و احزاب سیاسی هستند. ضعف یا سستی و ناتوانی احزاب و جمعیت‌های سیاسی در پی‌گیری شعارها و برنامه‌ها و اهداف وعده داده شده به اعضا و هواداران، و در بدترین حالت، عدول آنان از مواضع خود یا تخلف و خیانت آن‌ها، منجر به واکنش‌هایی در وابستگان ایشان (اعم از اعضا و هواداران) خواهد شد که یکی از این واکنش‌ها، رواج بی‌مسؤولیتی خواهد بود و بخشیدن عطای سیاست به لقای آن.

حاشیه‌نشینی (Marginalism) هم از عوامل تشدیدکننده‌ی مسؤولیت‌گریزی است. بخش‌هایی از اقلیت‌ها، زنان و روشن‌فکران در چنین وضعیتی قرار دارند. دورافتادن فرد (افراد) از مرکز ثقل تحولات سیاسی و اجتماعی و احساس به حاشیه رفتن و پرت افتادگی، زمینه‌ی مناسبی برای عزلت و کناره‌گیری و رشد روزافزون مسؤولیت‌گریزی در شهروندان ایجاد می‌کند. فرد آن‌چنان خود را "بی‌تأثیر" و اقدامات خویش را بی‌حاصل ارزیابی می‌کند که به تدریج، آگاهانه و ناخودآگاه، کناره‌جویی بیش‌تری را در پیش می‌گیرد.

نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در رفتاری آگاهانه و هدفمند، هر روز نیروهای فکری-سیاسی بیش‌تری را به "حاشیه" می‌رانند. در این "کوچ" اجباری، ابزارها و وسایل مختلف به خدمت رژیم غیردموکراتیک درمی‌آید؛ از حس و بند، تا تخریب و تطمیع، و از تبلیغات منفی و تهمت‌پراکنی تا جلوگیری از بسط روابط و ارتباطات دگران‌دیشان با دیگر شهروندان. به‌این‌شکل، از یک‌سو، بخش مؤثری از نیروهای روشن‌فکر متعهد و مسؤول، ضعیف‌تر و لاغرتر و بی‌تأثیرتر می‌شوند؛ و از سوی دیگر، شهروندان جز "وضع موجود" و آنچه از رسانه‌های رسمی تبلیغ و ترویج می‌شود، با "صدای بی‌دیگر، آشنا نمی‌شوند.

فقدان ارتباطات اجتماعی و پیوندهای جمعی؛ نبود سازمان‌ها و جمعیت‌ها و نهادهایی که فرد (افراد) را در کنار دیگران، فعال و بارور

نماید و انگیزه‌ها و تمایلات زندگی اجتماعی مسؤولانه و متعهدانه را در وی بیدار و تحریک و تثبیت نماید؛ و عدم آموزش‌های لازم برای رشد آگاهی‌ها و دانش فرد از لوازم و ضرورت‌ها و پی‌آمدها و نتایج مثبت زندگی مسؤولانه و متعهدانه‌ی اجتماعی، از دیگر عواملی است که به کناره‌جویی افراد از سیاست (زیست اجتماعی) دامن می‌زند.

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، مجموعه‌ی آنچه به اختصار مورد اشاره قرار گرفت، با پدیده‌هایی چون ترس، ناامنی، افسردگی، احساس حقارت، بدبینی، سرخوردگی و ... همراه می‌شود. اطلاع و آگاهی از علل و عوامل مسؤولیت‌گریزی شهروندان و تأثیرات نظام‌های سیاسی - در ابعاد ایجابی و سلبی - گام نخست برای هر اقدام اصلاحی در این خصوص است؛ راه‌کارها و روش‌های اثباتی، خود نیازمند تأملی دیگر است. امیدوارم در مجالی دیگر بتوان به آن پرداخت.

***روزنامه‌نگار و فعال سیاسی**